

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حیات معقول

محمد تقی جعفری

سروشنامه: جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۰۲-۱۳۷۷
عنوان و نام پدیدآور: حیات معقول / محمدتقی جعفری
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: ۱۵۵ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۰۸-۳۷-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: این کتاب متن سخنرانی ارائه‌دهنده در دومین سمینار انتقال به تعلیم و تربیت اسلامی در سال ۱۳۶۱ است.
موضوع: عقل.
موضوع: زندگی.
رده‌بندی کنگره: ۹۱۳۸۷ ح ۷ ج / B P ۲۱۶
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۵۲۸۱



مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری

حیات معقول

نویسنده: محمدتقی جعفری
ناشر: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری
زیر نظر: گروه تحقیق و پژوهش
تدوین و تنظیم: عبدالله نصری
بازبینی: علی جعفری، کریم فیضی
تنظیمات رایانه‌ای: رؤیا عزیزی موسوی
چاپ: چاپ و طرح امروز
چاپ سوم: تابستان ۱۳۹۲ - شمارگان: ۵۰۰ نسخه

حق چاپ و نشر برای این مؤسسه محفوظ است.
تلفن: ۴۴۰۵۴۵۳ و ۴۴۰۹۱۰۴۲ - ۰۲۱ - ۴۴۰۷۰۲۰۰ - ۰۲۱
شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۶۶۰۸ - ۳۷ - ۵ - ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۶۶۰۸ - ۳۷ - ۵ - ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۶۶۰۸ - ۳۷ - ۵
WWW.ostad-jafari.com — Info@ostad-jafari.com

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۵
حیات طبیعی محض.....	۱۳
نفی زندگی طبیعی محض.....	۱۷
عوامل تقسیم‌بندی زندگی.....	۲۰
ادعای تکامل.....	۲۳
ریشه‌یابی رضایت از حیات طبیعی محض.....	۴۳
رضایت در حیات طبیعی و استقلال شخصیت.....	۴۶
طرح و بررسی حیات معقول.....	۵۰
قرآن و رضایت در حیات طبیعی.....	۵۱
حیات معقول.....	۵۵
قرآن و حیات معقول.....	۵۷
تعریف حیات معقول.....	۵۹
مقصود از «معقول» در «حیات معقول».....	۵۹
حیات معقول و راسیونالیسم.....	۶۸
عناصر حیات معقول.....	۷۷
۱- حیات آگاهانه.....	۷۷
۲- تنظیم نمودن نیروها و فعالیت‌ها.....	۸۰
رهایی.....	۸۳
آزادی.....	۸۳
اختیار.....	۸۴
۳- شخصیت انسان در مسیر ساخته شدن.....	۸۷
۴- ورود به هدف‌های عالی زندگی.....	۹۲

۴ حیات معقول

۹۵ مسیر هدف‌های تکاملی عقلانی.
۹۹ ظرفیت بشر برای حیات معقول.
۱۰۰ بررسی مجدد عناصر حیات معقول.
۱۱۰ تحول و تبدل یازده‌گانه در مراحل «حیات معقول».
۱۱۳ شئون زندگی انسانی در حیات معقول .
۱۱۳ ۱- شخصیت انسانی در حیات معقول.
۱۱۵ ۲- اخلاق در حیات معقول.
۱۲۰ ۳- حقوق در حیات معقول.
۱۲۴ ۴- روابط اجتماعی در حیات معقول.
۱۲۶ ۵- علم در حیات معقول.
۱۳۰ ۶- هستی‌شناسی در حیات معقول.
۱۳۲ ۷- جهان‌بینی در حیات معقول.
۱۳۵ ۸- هنر در حیات معقول.
۱۳۷ ۹- سیاست در حیات معقول.
۱۴۰ ۱۰- اقتصاد در حیات معقول.
۱۴۵ ۱۱- تعلیم و تربیت در حیات معقول.
۱۴۹ فهرست آیات.
۱۴۹ فهرست روایات.
۱۵۱ فهرست اشخاص.
۱۵۳ فهرست مآخذ.

هو العظیم

پیشگفتار

دریا بر خود ایستاده بود: جاری و خروشان.
مردم وقتی از پشت پنجره‌های خویش به دریا می‌نگریستند، هر لحظه کشتی کوچک یا بزرگی را می‌دیدند که از مقابل چشمانشان عبور می‌کرد: دریا، مردمانی نظاره‌گر و یک کشتی در حال عبور.
ناخدای یکی از کشتی‌ها، در همان حال که کشتی با شتاب از عمیق‌ترین نقطه دریا می‌گذشت، به عرشه کشتی برآمد و بدون این‌که کشتی را متوقف کند، مثل یک مسافر از کشتی پیاده شد و به دریا آمد! پیش از این‌که مردم شهر از پشت شیشه پنجره نگاه خویش تعجب کنند، اهالی کشتی تعجب‌زده شدند. ناخدا نه تنها در دریا فرو نرفت، بلکه مثل کسی که در خشکی گام بردارد، آرام آرام به راه افتاد و به سوی ساحل آمد. مردم هم‌چنان می‌نگریستند.
ناخدا وقتی به ساحل رسید، رو به دریا ایستاد. نگاه خویش را بر زمین دوخت و سپس خطاب به شن‌ها گفت: ای ذره‌های بزرگ! مگر نمی‌دانند که نباید تعجب کرد؟ ای ذره‌های بزرگ! مگر چنین نیست که از غرق شدن باید شگفت‌زده شد، نه از غرق نشدن!؟

بی‌گمان، اگر فکر و اندیشه برآمده از اندیشمندان و متفکران نباشد، چنین است که صاحبان فکر و اندیشه - که در زبان دوستداران علم و دانایی «متفکر»

خوانده می‌شوند - برآمده از فکر هستند. به جهت عدم امکان احاطه بر ماجرای فکر که هر بار و هر آن در ذهنی روی می‌دهد و بر ذهنی دیگر حرکت می‌کند تا از ترکیب‌شان فکرها ساخته شود، نمی‌توان ادعا کرد: متفکران، سازندگان اندیشه‌ها و فکرها هستند، اما این موضوع می‌تواند واقعیت تلقی شود که متفکران، حقیقت‌یافتگان فکرها هستند، چونان پرنده‌گانی که بال از پرواز گرفته، آن‌گاه در آسمان حقایق به حرکت درآمده باشند.

بدین ترتیب، متفکران، زادگانِ فکرنده، و فکرها صاحبان و مادرانِ اندیشمندان. از این‌روست که فکرها متعدّد و مختلفند. هم از این‌روست که به تعداد فکرها، «متفکر» و به تعدادی بیش‌تر از متفکرها، «فکر» وجود دارد. این‌که برخی از متفکران، فکرها را بسیاری داشته، در قلمروهای متعدّدی از معرفت، گام‌های متنوعی از جنس اندیشه برداشته‌اند، نشان از بزرگی یک متفکر و قابلیت وجودی او در رسیدن به حقایق - و نه تنها یک حقیقت - دارد.

آری، این‌که متفکران زادگانِ فکرنده و فکرها صاحبان و مادرانِ اندیشمندان هستند، حقیقتی انکارناپذیر است، اما در این میان، برخی از متفکران صاحبان فکرها را خویشند. به این معنا که: در مقام فرزند، از معدن اندیشه‌های خود سرشار می‌شوند و از منبع فکرهاشان ارتزاق می‌کنند. این جای شگفت نیست که عالم اندیشه، در میان شگفتی‌های مادرانه خویش، همواره فرزندان را در دامان پرورده است که با اندیشه‌هایی سترگ و پر بنیاد، زمینه‌ساز تغییر مسیر واقعیت‌ها و رسیدن کاروان معرفت بشری به قلّه‌های ناشناخته و اقیانوس عمیق حیات بوده‌اند.

متفکران می‌آیند و می‌روند، ولی فکرها می‌آیند و نمی‌روند، بلکه می‌مانند، تا به سهولت بتوان گفت: هستی چونان صدفی است که با مروارید فکر، همواره در حال رقم خوردن است و این امر با قلم وجودی متفکران نقش می‌پذیرد.

۷ پیشگفتار

بی‌شک، در خصوص منزلت و اندیشه و هویت فکر می‌توان تفصیلی‌ترین قلم را به کار گرفت و هزاران هزار نوشت، چرا که فکر، باز فکر برانگیزترین مقوله هستی است. هیچ متفکری تردیدی در این حقیقت روا نمی‌دارد که پایان‌پذیری به مثابه بنیاد فکر - هر فکری را - می‌تواند به طرز شگفت‌انگیز به خود مشغول نماید. آیا نمی‌توان از انسان به عنوان یکی از سطوح دفتر فکر یاد کرد؟ در این جا، ما با پرسشی روبه‌رو هستیم که موضوعیت دارد و اهمیت آن فراتر از هر جواب و هر نوع پاسخ است. انسان به مجموعه فکر تعلق دارد و تمام آن چه می‌تواند متعلق آدمی محسوب گردد، از حیات و تاریخ تا فرهنگ و هنر، می‌تواند از این دریچه نگریسته شود که: چه فکری تا چه اندازه در آن نقش داشته است و پس از تکوین، در کسوت یک میراث یا دانش یا فن و هنر در خدمت کدام فکر کلان و کدام بُعدی بوده است؟ آیا می‌توان در خدمت تکامل فکر قرار داشتن آن فکر را اثبات کرد؟

فضای اندیشه، مثل اقیانوسی وسیع است که فکرهای بزرگ و کوچک می‌توانند تا بی‌کران در آن به حرکت درآیند و از حرکت خویش رضایت داشته باشند. این موضوع می‌تواند برای یکی از دقیق‌ترین تحلیل‌ها در جهت تبیین نسبت موجود میان فکر و متفکر و انسان و جهان لایتناهی راه‌گشایی نماید، از آن رو که هر نوع کشف و روشن‌گری در این دو خصوص، یعنی: «فکر و متفکر» و «انسان و جهان»، از جمله ضرورت‌های همیشگی محسوب می‌شود که از چند جهت می‌تون به اهمیت آن، استدلال آورد.

بی‌جهت نبوده که متفکران بزرگ، فکراندیشان بزرگ و جهان‌شناسان زبده، انسان‌های بزرگ با اندیشه‌هایی بزرگ محسوب شده‌اند.

این که فلسفه در گذر خویش از لحظه لحظه زمان‌ها، همواره از یک نقطه فکر به نقطه‌ای دیگر از آن در حال حرکت است، امری مبرهن است. این نیز که

۸ حیات معقول

فلسفه پس از بحث و بررسی قضایای متعددی که به مرور زمان از سنت فلسفه خارج شده و به تاریخ می پیوندند تا در نهایت، فکر را برای اندیشه برنهد، به نظر امری طبیعی می آید.

گرایش و اهتمام جدی به فلسفه و فلسفه مضاف و فلسفه مضاف به مقوله‌ای چون فلسفه زبان و زبان‌شناسی را می توان شاهدهی برای این قضیه ذکر کرد. موضوع این است که فلسفه در نهایت، در آستان فکر و اندیشه خواهد ایستاد و بدون شک به خاطر عدم امکان تفکیک عینی میان بیان فکر و متفکر و روابط ذهنی و عینی - علمی که میان این دو برقرار است، شاید روزی شناخت متفکر جدی‌ترین رسالت فکر و از این مسیر اساسی‌ترین رسالت فلسفه تلقی شود.

در نوشته‌های محمدتقی جعفری، به زوایایی از این مسائل اهتمام‌هایی جدی روا داشته شده که تا امروز درباره آن‌ها سخنی به میان نیامده است. کمتر نوشته‌ای از او بر جای مانده است که مسئله فکرناسی - با تمام توابع خویش - در آن هسته اصلی و مرکزی نباشد. تمام یا اغلب بحث‌های محمدتقی جعفری مشمول قضیه فکر و گزاره‌های جدی و بنیادین آن می‌باشد. کتاب‌ها و آثار او و عناوین بحث‌های گاه نامرتبط او، و بیش از همه متد او در دید و ارائه، گواه جدی و تبیین‌کننده بودن فکر در منظومه ذهنی اوست. بی شک، اگر فکر اساسی‌ترین هویت علمی او محسوب نشود، تحلیل بسیاری از یافته‌های او با مشکل روبه‌رو می‌گردد، در حالی که تمام شواهد و قراین حاکی از آن است که او همواره در حال اندیشیدن و پیش تاختن با اضلاع فکر در دنیای اندیشه است. از این روست که تفکرات برجای مانده از او در خصوص مسائل فراوان، چشم‌گیر و در حد خود فکرانگیز است.

یکی از تفکرات بسیار عمیق و شناخته شده محمدتقی جعفری، اندیشه‌ای است که آن را با عنوان «حیات معقول» ابراز داشته است. حیات معقول در نظام فکری این شخصیت، یک اندیشه مدام و جاری است که با تبیین‌های علمی و چندباره‌ی وی، از فرضیه عبور به جایگاه یک تئوری رسیده است. طی این تئوری، او می‌کوشد در مقام یک پویش‌گر، میان مرزهای انسان و جهان قرار گرفته و الگویی جدید برای یک نوع جهان‌نگری ریشه‌دار طراحی کند. به نظر می‌رسد، جدی‌ترین و واضح‌ترین مسئله‌ای که در گُنه حیات ملحوظ است، ارتباط با هستی از یک سو و ارتباط با انسان از سوی دیگر است. در اصل، حیات معقول می‌کوشد حیات را به عنوان شاخص هستی، در کنار عقل و فکر به عنوان شاخص انسان قرار دهد.

بنابراین، به سهولت می‌توان از حیات معقول به عنوان اندیشه و جریانی یاد کرد که در صدد ایجاد پیوند دوباره میان هستی و انسان از منظر حیات‌یابی، عقل‌محوری و عقلانیت باشد.

چنین می‌نماید که چنین مدلی، هرگز نمی‌تواند بدون اندیشه‌هایی عمیق و تثبیت شده، حاصل بیاید و چنین نیز هست، زیرا حیات معقول از اندیشه‌های متأخر محمدتقی جعفری محسوب می‌شود و با نظر به این که حیات معقول، نخستین بار در جلد دوم تفسیر نهج‌البلاغه مطرح شده، هرگز در تفسیر مثنوی حضور ندارد. بنابراین، فکرواره‌ای است که در دهه پنجم حیات وی صورت پذیرفته است. روشن است که این موضوع در ملاحظه مجموعی افکار یک متفکر می‌تواند اهمیتی خاص و معنادار داشته باشد.

رساله‌ای که اینک چاپ و نشر می‌شود، اساساً به حیات معقول اختصاص دارد. این رساله، در بر دارنده تمام دیدگاه‌های مؤلف درباره این موضوع نیست، بلکه یکی از آن‌ها ولی جامع‌ترین و مفصل‌ترین آن می‌باشد. با نظر به این که

نشر کتاب و نیز حالت آن مشمول زمان شده در پیرایش آن از هیچ کوششی فروگذاری نشده است، اما جوهر فکری آن همچنان به اصالت و قوت خود باقی است.

اینک، فکری بر جای مانده است که متفکر آن، در آن زندگی می‌کند، از آن رو که حیات معقول، در ردیف تفکراتی است که علاوه بر جنبه‌های ذهنی، جنبه‌ای غیر ذهنی و عملی نیز دارد. حیات معقول که نوعی فراخوان معنوی و اخلاقی به فرایند عقلانیت بود، همچنان فراخوانی می‌کند و حضور اخلاق و معنویت در متن عقلانیت را یادآوری می‌نماید؛ آن‌جا که وقتی با آن همراه می‌شویم و کلمه به کلمه، سطر به سطر و صفحه به صفحه در جان آن پیش می‌رویم، به جایی می‌رسیم که متفکر، به عنوان ناخدای این کشتی، از کشتی خویش پیاده می‌شود، به ساحل می‌ایستد و به شن‌ها چشم می‌دوزد، تا مبدا حضور او در این کشتی، او را از حقیقت غافل نماید و تا مبدا حیات معقول، هویت معنوی و اخلاقی خود را از دست بدهد و تا مبدا ... دردی دیگر بر دردهای بشری افزوده شود.

محمدتقی جعفری به هنگام نگارش دیدگاه‌های تکمیل‌کننده‌اش درباره فکر اختصاصی خود حیات معقول - که این کتاب است - از استناد و منحصر ساختن آن به خود، خودداری نمود و آن را فکری غیر شخصی و علمی ارزیابی کرد، تا نشان دهد حیات معقول فکری در فکر نیست، بلکه فکری است برای ساختن و شدن.

پایان‌بخش این پیشگفتار، نقل آن بخش از حیات معقول است که ناخدا از کشتی پیاده شده و در ساحل حقیقت به ستاره‌هایی چشم دوخته که به شن‌ریزه‌های هستی نقش بسته است:

می‌دانیم نتایج فکری و تجربی این صاحب‌نظران، صرف‌نظر از دخالت اصول

پیشگفتار ۱۱

پیش‌ساخته‌ای که ذهن بعضی از آن‌ها را به صورت ناملموس در نتیجه‌گیری توجیه می‌نماید، بسیار با ارزش بوده و به واقع از عوامل مهم پیشرفت در علوم انسانی بوده است.

ما حتی خودِ بحثِ «حیات معقول» را نیز که اکنون مورد بررسی قرار می‌دهیم، در تحقیقات انسان‌شناسی اندیشیده‌شده دربارهٔ همهٔ ابعاد حیات انسانی، با شکل‌های مختلف می‌بینیم. آنچه به عقیدهٔ ما امروز ضرورت حیاتی دارد، این است: بحث و بررسیِ «حیات معقول» را، دیگر بار تا آن‌جا که ممکن است، زنده‌تر و همه‌جانبه‌تر در میان بگذاریم و از مغزهای نیرومند و رشديافته که دارای ارواح وارسته نیز می‌باشند، برای تکمیل این مبحث استمداد کنیم، نه این‌که مباحث طرح شده در «حیات معقول» را چنان انحصارگرایانه طرح کنیم که به جای آماده‌کردن مقدمه برای انتقال از «حیات طبیعی محض» به «حیات معقول»، با تنگ نظری‌های معمولی - که خود یکی از مختصات بارز «حیات طبیعی محض» است - دردی دیگر بر دردهای بشری بیفزاییم.

آری، در کشتی فکر، یک ناخدا آن‌گاه می‌تواند به کشتی فرمان براند که هم امواج دریا و هم پیکرهٔ کشتی، بر موجودیت او فرمان نراند. این است رمزی که راز آن هنوز ناگشوده مانده است.

موسسهٔ تحقیقات و نشر آثار علامه حلی

بهار ۱۳۸۷

حیات طبیعی محض

با توجه به تقسیم‌بندی زندگی به: «زندگی طبیعی محض» و «حیات معقول»، نخست مباحثی را پیرامون زندگی طبیعی محض مطرح می‌کنیم.

همه این حقیقت را می‌دانیم که زندگی انسانی، در تاریخ طولانی که پشت سر گذاشته شده است، مانند زندگی دیگر حیوانات، پدیده‌ای ساده، محدود و بی‌نیاز از تحلیل نبوده است. آری، زندگی انسانی چنان نبوده که اگر نمودی از خود نشان داد، زود بتوان آن نمود را با یک علت شخصی، تفسیر و توجیه نمود. به‌عنوان مثال، در تاریخ می‌خوانیم میان دو گروه یا دو جامعه جنگ درگرفته است. این جنگ، نمودی معین است که حدود، شکل و چگونگی‌های دیگرش را می‌توان شناخت، ولی تشخیص این‌که علت به وجود آورنده آن جنگ چه بوده است؛ آیا تنها اقتصادی بوده است؟ آیا نژادپرستی باعث بروز آن شده است؟ آیا قدرت‌پرستی رؤسا و امرای دو گروه یا دو جامعه مورد بحث، عامل شعله‌ور شدن آتش جنگ بوده است، همگی محتمل است. از طرف دیگر، جای تردیدی نیست که زندگی برای همه انسان‌ها، در همه جوامع و دوره‌ها به‌عنوان یک حقیقت معین و محدود تلقی نشده است. به‌عنوان مثال، زندگی برای بعضی از مردم، در همه شکل‌های آن، مطلوب و جالب بوده، تا آن‌جا که نقل شده است

جالینوس دربارهٔ محبوبیت زندگی، چنین گفته است:

راضیم کز من بماند نیم جان تا ز ... استری بینم جهان^۱

البته نسبت دادن این سخن به جالینوس کاملاً مشکوک است، اما مضمون چنین سخنی از عده‌ای شنیده شده است.

دسته‌ای دیگر از مردم، زندگی را به اندازه‌ای نامطلوب تلقی می‌کنند که می‌گویند: ای مرگ! بیا که زندگی ما را کشت.

گروهی معتقدند: آنان بار سنگین زندگی را، با عوامل جبر طبیعی بر دوش کشیده، و در برابر این عوامل به خاطر بسیار نیرومند بودن، مقاومت و سد شکنی ندارند.

دسته‌ای دیگر وجود دارند که زندگی آنان لذت‌محور است: هنگامی که در لذت غوطه‌ورند، خود را برخوردار از زندگی تلقی می‌نمایند و هنگامی که از لذت محروم باشند، زندگی را چیزی جز شکنجه نمی‌بینند.

بعضی دیگر، سر به پایین انداخته، به سمتی حرکت می‌کنند؛ کاری به این ندارند که چه می‌کنند؛ چه می‌خواهند و اصلاً به فکر آن هم نیستند تا بدانند زندگی چه معنایی دارد و دارای چه ابعاد و مختصات و امکاناتی است! از این‌ها گذشته، امروزه اگر بخواهیم دربارهٔ خواسته‌های مردم در خصوص زندگی آمار بگیریم و ببینیم انسان‌ها چه آرمان‌هایی را عامل محرک زندگی خود می‌دانند، در بهت و حیرت فرو خواهیم رفت.

یکی از متفکران می‌گوید:

روزگاری به فکر افتادم با بعضی از مردم معمولی دربارهٔ زندگی مطلوب‌شان گفتگو کنم. در این مسیر چیزهایی شنیدم که واقعاً حیرت‌انگیز بود. به‌عنوان مثال، از یک پرستار پرسیدم: زندگی مطلوب شما چیست؟ پاسخ داد:

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم.

۱۵ | حیاتِ طبیعی محض

پرستاری. پرسیدم: علتش چیست؟ گفت: چون در کودکی از مادرم شنیده بودم فرشتگان بال‌هایی سفید دارند؛ از آن زمان، پوشیدن لباس سفید را عالی‌ترین آرمان زندگی خودم می‌دانم.

از یک راننده کامیون پرسیدم: زندگیِ مطلوبِ شما چیست؟ گفت: رانندگی کامیون. گفتم: به چه علت؟ پاسخ داد: برای این‌که من از دوران جوانی، اشیاء بزرگ را دوست داشتم و چون کامیون جسمی بزرگ دارد، از به حرکت درآوردن آن احساس رضایت کامل می‌نمایم!

از یک مُقَتّی پرسیدم: با نوع زندگی که انتخاب کرده‌ای، آیا خودت را سعادت‌مند می‌بینی؟ جواب داد: آری، هر اندازه در عمق چاه پایین‌تر می‌روم، یک پیروزی عالی در زندگی خودم احساس می‌کنم.

همین‌جا کمی توقف کردم. فصل تابستان بود. مقَتّی داخل چاه رفت و من در جایی ایستاده بودم که او مرا نمی‌دید و گمان کرد رفته‌ام. شنیدم در قعر چاه تصنیفی می‌خواند که مضمونش این‌گونه بود:

وقتی من در قلّه کوه مرتفع (در قعر چاه و در تاریکی و تنگنای آن) در فصل بهار که گل‌ها عطرافشانی می‌کنند!! (در گرمای سوزان تابستان در داخل مدفوعات با آن بوی زجرآورش) به دنبال تو ای غزال رعنا که خرامان می‌روی، خیره می‌نگرم! (در دیدگاه او جز کرم‌هایی که دور خود می‌پیچیدند و باز می‌شدند، جاننداری آن‌جا وجود نداشت).

بدین ترتیب، اگر همه انسان‌هایی را که در زنجیر تاریخ حیاتِ طبیعی محض، مانند حلقه‌هایی پیوسته، به دنبال هم می‌خزند، مورد پرسش قرار بدهیم و با آن‌ها درباره هدف زندگی و سعادت و روشنایی و فضیلت به گفتگو بنشینیم، مطالبی را که برای ما ابراز خواهند کرد، از امثال پاسخ‌هایی که در سه مثال گذشته شنیدیم، بالاتر نخواهد بود.

البته این نکته را نیز ناگفته نمی‌گذاریم که این قبیل کوتاه‌بینی‌ها که کاروانیان تاریخ حیاتِ طبیعی محض بشری درباره زندگی از خود نشان می‌دهند، حتی اگر هم فرض کنیم معلول خودبینی‌ها و خودپرستی‌های

قدرت پرستان از انسان بی خبر نباشد، باز خسارتی است که بشر به صورت ناآگاهانه، یا با جبر عوامل محیط و اجتماع تحمل می‌نماید، در صورتی که اگر از قدر پرستان سلطه جو بپرسید: ملاک سعادت و فضیلت و رضایت و هدف زندگی شما چیست؟ پاسخ حقیقی‌ای که آنان خواهند داد، بُهت‌انگیزترین و خجالت‌بارترین سخنی خواهد بود که گوش بشر آن را می‌شنود، زیرا این پاسخ، به هر شکل که باشد و با هر مهارتی که ادا شود، این مطلب را در بر دارد: من هدف هستم و دیگران وسیله‌اند! این است زندگی سعادت‌مند من، این است زندگی‌ای که رضایت مرا جلب می‌کند، این است زندگی‌ای که فضیلت و هدفِ نهایی حیات مرا تأمین می‌نماید!!^۱

۱- به رضایت و خوشی و احساس سعادت در زندگی یکی از بیماران قدرت پرستی (موسولینی) - که در جلد ششم ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه / ۶۹، نقل کرده‌ایم - توجه فرمایید:

ما تپه‌ها را که از جنگل‌های سرسبز پوشانده شده بود، به حریق کشانیدیم. مزارع و دهکده‌ها به هنگام سوختن، در عین حال که گمراه‌کننده بود، ما را بسیار سرگرم می‌کرد!!

خوب توجه کنید که سوختن مزارع و جانداران و انسان‌ها چه اندازه موجبات سرگرمی و رضایت این بیمارِ قدرت را در زندگی فراهم کرده است ... تا آن جا که می‌گوید:

خدایا! به یاد دارم چارپایان به چه شتاب و هراسی فرار می‌کردند ... می‌دانید خیلی خوشایند بود، وقتی توانستم سقف پوشالی کلبه‌ای از بومیان را که با انبوه درختان تنومند و بلند احاطه شده و به سهولت هدف‌گیری نمی‌شد، هدف قرار دهم.

خوب دقت فرمایید. این قدرت زده نمی‌گوید: من دشمن خطرناک خود را به حکم جبر دفاع از حیات از پای درآوردم، بلکه می‌گوید: «می‌دانید، خیلی خوشایند بود!!» چه چیز خوشایند بود؟ سوزاندن سقف پوشالی کلبه بومیان که جان داشتند! عبارت بعدی، اوج سعادت و رضایت و هدف زندگی این قدرت پرست را به خوبی نشان می‌دهد که می‌گوید:

ساکنین کلبه بعد از مشاهده عمل قهرمانی من، مانند دیوانگان، فرار را بر قرار ترجیح دادند ... پنج هزار حبشی در حالی که به وسیله دایره‌ای از آتش محاصره شده بودند، به اجبار به انتهای خط آتش رانده شدند، آن جا که جهنمی سوزان برپا شده بود. [قدرت، نوشته برتراند راسل، ترجمه منتصری / ۷۰ و ۷۱.]

نفی زندگی طبیعی محض

پیشتران قافلهٔ انسانیت و برخی از اشخاص، خواستار «حیات معقول» برای بشریت بوده‌اند، مانند پیامبران و رشدیافتگان عقلی و وجدانی که به شکل‌های گوناگون در جامعه‌ها ظهور نموده‌اند. آنان همهٔ تلاش و کوشش خود را صرف آشنا ساختن مردم با ماهیت زندگی طبیعی محض و حقیقت «حیات معقول» نموده‌اند، تا بتوانند از تعداد کاروانیان زندگی طبیعی محض کاسته، بر قافلهٔ خواستاران «حیات معقول» بیفزایند.

به عبارت کلی‌تر:

از آغاز تاریخ انسانی، عوامل متعددی وجود داشته است که تفسیر و توجیه زندگی را بالاتر از آن‌که مردم معمولی در آن غوطه‌ورند، ضروری دیده، در عملی ساختن این تفسیر و توجیه، نهایت تلاش و تکاپو را انجام داده است. از آن جمله:

۱- ادیان حقهٔ الهی که به فاصله‌های کم و بیش، به وسیلهٔ پیامبران الهی در جوامع تبلیغ شده است. ادیان الهی اصرار شدید دارند: نباید پدیدهٔ «حیات» را اسیر خواسته‌های طبیعی مردم قرار داد و از رشد آن جلوگیری کرد. این پدیدهٔ با عظمت، همان‌گونه که از مسیر طبیعت محض عبور نموده، به مرحلهٔ عالی احساس و «خودگردانی» و گسترش ابعاد بر طبیعت و باز شدن استعدادهای متنوع رسیده است، نباید با تلقین این مسئله که: نهایت حرکت و گردیدن همین است و بس، از حرکت و رشد او باز بماند. ادیان حقهٔ الهی، نه تنها هیچ واقعیتی را از زندگی بشری منها نکرده‌اند و همواره دستور اکید به باز شدن استعدادهای متنوع بشری در رابطه با طبیعت و هم‌نوع خود داده‌اند، بلکه حتی لذا یذ و خوشی‌های طبیعی و جسمانی انسانی را نیز منکر نشده‌اند. نهایت امر این‌که: هماهنگ ساختن آن‌ها را به گونه‌ای دیگر - که استعدادها

مانع رشد آن‌ها نشوند - گوشزد کرده، برای بهره‌برداری از لذایذ و خوشی‌ها، منطقی معقول مطرح نموده‌اند. همه دستورات و قواعد دینی، برای این منظور بوده است که پدیده زندگی از حرکت کردن به پیش متوقف نشود:

نیک بنگر ما نشسته می‌رویم می‌نبینی قاصد جای نُویم؟^۱

دستورات و قواعد دینی، بشر را در روی خطی که از مشیت ازلی تا جهان ابدی کشیده شده است، همواره در حال حرکت می‌بیند:

ما ز دریاییم و دریا می‌رویم ما ز بالاییم و بالا می‌رویم^۲

۲- مشاهده عینی نتایج غوطه‌ور شدن در «زندگی طبیعی محض»، چیز دیگری جز گرفتن چیزهایی از طبیعت و بازگرداندن به آن‌را نشان نمی‌دهد. به این معنا که: آدمی با محدود شدن در زندگی طبیعی محض که از کانال یک نر و یک ماده عبور کرده، چشم به دنیا گشوده است، حاصلی جز پیچیدن و باز شدن در گردبادهای قوانین طبیعت نمی‌باشد، آن‌گونه که به قول صائب تبریزی:

هرکس آمد در غم آباد جهان چون گردباد

روزگاری خاک خورد، آخر به هم پیچید و رفت

یا به قول دیگری:

بر صفحه هستی چو قلم می‌گذریم حرف غم خود کرده رقم می‌گذریم

زین بحر پر آشوب که به پایان است پیوسته چو موج از پی هم می‌گذریم

نتیجه دردناک‌تر و بلکه مهلک‌تر از نتیجه بالا، این است: محصولی که زندگی طبیعی محض برای انسان‌ها به ارمغان آورده، تکاپو و تنازع در راه بقاء بوده که تا امروز اجازه نداده است اکثریت چشم‌گیر مردم جوامع، از تاریخ

۲- دیوان شمس تبریزی.

۱- مثنوی معنوی، دفتر ششم.

طبیعی حیوانات به تاریخ انسانی انسان‌ها گام بگذارند. این، یک جریان تصادفی و سطحی نیست که ما هیچ صفحه‌ای از صفحات تاریخ بشری را نمی‌بینیم، جز این‌که در میان همه سطرهای صفحات آن، یک سطر با مایع خون نوشته شده است. حتی سطرهایی هم که زندگی بدون تضاد و تراحم را نوشته، بیش‌تر کلماتش با مفاهیم «جبری» یا «چه باید کرد؟» پر شده است.

عامل دوم موجب شده است خردمندان و حکمای راستین، به پیروی از پیامبران، به این موضوع بیندیشند که زندگی انسانی باید تفسیر و توجیه شود. ۳- عوامل درونی بسیار اصیلی وجود دارد که برای همه جوامع و فرهنگ‌ها با اصطلاحات گوناگون مطرح است، مانند: «عقل سلیم»، «فطرت صاف»، «وجدان آگاه»، «دل» و غیر آن. این عوامل، از ضرورت تحول زندگی طبیعی محض به زندگی عالی خبر می‌دهد، تا استعدادها و نهادهای نهفته را در انسان شکوفا نماید و وحدت عالی حیات بشر را تحقق بخشد.

۴- مطالعه همه جانبه سرگذشت عینی جوامع، بدون تعارفات معمولی، نتیجه‌ای جز کلافه شدن و سرگیجی در پی نخواهد داشت. عذرخواهی از این ابهام و عدم امکان تفسیر منطقی حیات بشری، با داشتن همه استعدادهای مفید و سازنده، به این‌که: «انسان یک موجود پیچیده است و نمی‌توان چنین موجودی را با سرگذشت حیات یک بعدی دیگر حیوانات مقایسه کرد»، عذری قابل قبول نیست، زیرا در امتداد تاریخ طولانی که پشت سر گذاشته‌ایم، بسیاری از انسان‌ها را دیده‌ایم که زندگی آنان «حیات معقول» بوده است و یا ابعادی از این حیات را دارا گشته‌اند.

کاروان پیامبران و اولیاء خدا و رشدیافتگان حکمت‌گرا، دوشادوش کاروان بسیار انبوه غوطه‌ور در زندگی طبیعی محض، همواره در حال حرکت بوده است. باید بدانیم که کاروان رشدیافتگان از همین انسان‌ها تشکیل شده است.

بر خلاف تخیلات بدبینانه بعضی از اشخاص، رشدیافتگان در «حیات معقول»، موجوداتی استثنایی نبوده‌اند. همچنین، ماهیت آنان نیز مغایر با ماهیت عشاق زندگی طبیعی محض نبوده است، بلکه برعکس، باید بگوییم: این غوطه‌وران در زندگی طبیعی محض بوده‌اند که با قربانی کردن عقل، وجدان و دیگر استعدادهای انسانی که در خود داشته‌اند، از مسیر طبیعی انسانیت منحرف شده‌اند.

به عبارت دیگر: قانون طبیعت حیات انسانی، با وجود آن استعدادها و مختصات، «حیات معقول» بوده است، نه زندگی طبیعی محض. از این‌رو، حقیقت این است که غوطه‌وران در زندگی طبیعی محض، مخالف قانون حرکت می‌کنند، نه این‌که رشدیافتگان، انسان‌ها و مردمی استثنایی باشند.

عوامل تقسیم‌بندی زندگی

عواملی که موجب تقسیم شدن زندگی انسان‌ها به «زندگی طبیعی محض» و «حیات معقول» می‌شود، عبارتند از:

۱- عامل درونی. این عامل، شامل غرایز طبیعی انسانی است که در جوشش و فعالیت‌های خود، هیچ اصل و قانونی را به رسمیت نمی‌شناسند. غرایز تنها طالب اشباع شدن هستند و مطالبه‌شان بسیار قوی و جدی است. برای تعدیل این جوشش و مطالبه، عاملی جز قدرت شخصیت انسانی وجود ندارد که فعالیت عقل و وجدان را اصیل تلقی کرده و راهنمایی و توجیه آن دو را جدی تلقی نماید.

۲- عامل بیرونی. این عامل، شامل روابط زندگی اجتماعی است که ضرورت آن‌ها از ضرورت خود زندگی اجتماعی ناشی می‌شود.

حقیقت این است که انسان با داشتن استعدادها و امتیازات بسیار عالی، در اصلاح و نظم زندگی اجتماعی خود، ضعفی اسفانگیز نشان داده است، به این